



از سرخ و سیاه این حکایت

محسن جعفری/بخش اول

— امام سوم؟ امام حسین (ع)
— امام چهارم؟ امام زین العابدین بیمار!
مثل این که گفتن کلمه «بیمار» پس از نام امام چهارم (ع) واجب بود و من چون کلمه «بیمار» را می‌گفتم به قاعده تداعی معانی ذهنم متوجه حالتی خاص می‌شد.
داستان از این قرار بود که من در دوران کودکی و حتی نوجوانی، قسمتی از سال را بیمار و در بستر افتاده بودم و کاسه جوشانده و دواهای حکیم‌های آن روز از کنارم جدا ناشدنی، بنابراین هنگام برشمردن نام امامان چون به نام امام زین العابدین می‌رسیدم در ذهن محدودم قیافه‌ای غم‌زده و پژمرده مجسم می‌شد که از شدت درد می‌نالد و از سوز تب می‌گدازد و پی‌درپی قدح‌های پرسپاوشان و جوشانده گرانگین را سرمی‌کشد!
کم‌کم بزرگ‌تر شدم و به مجلس‌های سوگواری راه یافتم... هنگامی که گوینده یا نوحه‌خوان گریز به صحرای کربلا می‌زد و نام امام زین العابدین بیمار به میان می‌آمد، همان صحنه‌ها را در نظر مجسم می‌کردم.
این تصویری بود از امام زین العابدین که تعلیمات مکتب‌خانه و تلقینات نوحه‌خوانان در ذهن من گذاشته بود. اندک‌اندک بزرگ‌تر شدم و با کتاب‌های تاریخ و تذکره آشنا شدم و بعد متن‌های قدیم و جدید عربی و سرانجام خواندن اسناد دست‌اول...

در این سال‌ها بود که دانستم آنچه ازین گونه درس‌ها در کودکی به ذهن ما سپرده‌اند و حکم «النقش فی الحجر» را یافته، با چه زحمتی باید زنده شود و از کجا که چنین فرصتی برای همه هم‌سالان من دست داده باشد؟!
گفتمی است، مرحوم شهیدی پس از آشنایی عمیق با کتب ارزشمندی چون صحیفه سجادیه و دقت در معانی بلنددعای ابو حمزه، خود را در برابر چراغی روشن در این دنیای تاریک و بی‌معرفتی نسبت به ائمه هدی به‌ویژه امام علی بن الحسین می‌بیند و دست به قلم می‌شود و کتابی می‌نویسد با همین عنوان؛ چراغ روشن در دنیای تاریک.
این محقق و پژوهشگر در زمینه تاریخ اسلام در پایان این مقدمه، سخنی بیان می‌کند که بسیار قابل تأمل است:
«آموزشی با چنان اسلوب، ممکن است اثری نامطلوب در ذهن شنونده‌ای چون من پدید آورد و دیگر مجالی برای وی فراهم نشود تا «خطاهای انباشته» در ذهن خویش را تصحیح کند.»
تمام آنچه نوشتیم و از قول مرحوم شهیدی نقل کردیم، فی‌الواقع

درباره قیام الهی امام حسین بن علی (ع) و شهادت یاران و اصحاب بزرگوار ایشان حرف و سخن بسیار است و هر کس به زبانی و به میزان اندیشه و نوع نگرش خویش این قیام را مدح یا تحلیل و تفسیر کرده است، بنابر این در این صفحه که خوانش حکایات تاریخی است، به تحلیل و نقد نگاه‌ها و نگرش‌ها که متعدد و بسیار متفاوت از هم است — بپردازیم اما تلاش داریم با نقل چند حکایت، زشتی‌ها و زیبایی‌های برخی از نگرش‌های سطحی و عوامانه یا متعالی و خردمندانه را ترسیم کنیم و قضاوت را به عهده خوانندگان موشکاف و نکته‌سنج بگذاریم؛ هر چند همواره در لابه‌لای تحلیل‌ها، دچار خلف و عده شده، گاه به ورطه القای فکر و مستقیم‌گویی افتاده‌ایم! امیدواریم با نقدهای راهگشایی که از شما خوانندگان و مخاطبان ارجمند دریافت می‌کنیم، از این عیب دور شویم. ان شاء الله
حرف اول و آخرین که:

چون روی زشت، زشت نماید در آینه
مرد حکیم خرده نگیرد بر آینه
نقش تو در زمانه بماند چنان که هست
تاریخ، حکم آینه دارد هر آینه!

با اشک، روضه عطش می‌خواند

قصه و فاداری حضرت ابوالفضل عباس بن علی، به‌ویژه تحمل تشنگی در برابر دریا و هم‌دردی با کودکان لب‌تشنه خیمه حسینی، نه تنها حصار تاریخ را درنوردیده بلکه دل‌های شیفتگان را خانه عشق و اندوه خود ساخته است. چه بسیار کسانی که به یاد لب‌های تشنه عاشورایی هیچ‌گاه یک دل سیر، آب ننوشیده‌اند و همواره با اشک، روضه عطش خوانده‌اند؛ مرحوم مقدس اردبیلی از زمره آن شیفتگان است.
نقل کرده‌اند که مرحوم مقدس اردبیلی سال‌ها در نجف زیست اما هیچ‌گاه از آب فرات ننوشید. آن‌هنگام که در بستر ارتحال افتاد، برخی مجتهدان و عالمان هم‌عصرش از او اجازه خواستند تا قدری آب فرات در کام او بریزند. وی در جواب سکوت کرد. قدری آب فرات در ظرفی ریخته، برایش آوردند و باندکی تربت کربلا آمیختند. چون چشم او به آب افتاد گریست آنقدر گریه نمود که بی‌تاب شد و نتوانست آب را بنوشد و به حالت گریه و عطش از دنیا رفت. آری، این است معنای عشق و محبت واقعی به صاحب قیام عاشورا و راز همراهی با او.

خطاهای تاریخی انباشته در ذهن

علامه مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی — که رضوان خدا بر او باد و با حسینش محشور کند — در کتاب گران سنگ زندگانی علی بن الحسین، از وضعیت تحصیل خود و هم‌سالانش یاد می‌کند که در نوع خود شنیدنی و عبرت‌انگیز است.

مرحوم شهیدی می‌نویسد:

«ما بچه مکتبی‌ها. از پنج تا هجده ساله — زیر سقفی جمع می‌شدیم و روز می‌گذرانیدیم؛ ضمن خواندن سوره‌هایی از قرآن و کتاب‌هایی از قبیل گریگ و روباه، علق‌والدین، مکتب رفتن امام حسن و امام حسین (ع)، جنگ علی (ع) با جنیان، اصول دین و مذهب را هم تعلیم می‌گرفتیم امامان خود را هم می‌یادست می‌شناختیم. اما این درس‌ها را چه گونه و در چه حدی فرا می‌گرفتیم؟ داستانی است جالب... پس از پایان بحث خداشناسی نوبت به پیغمبر و امامان می‌رسید:

— امام اول؟ مرتضی علی (ع)

— امام دوم؟ امام حسن (ع)

بودم و صل را خنجر به فریادم رسید
مانده بودم، غیرت حیدر به فریادم رسید
در وداعی تلخ، پیغمبر به فریادم رسید
طاقتم را خواهش اکبر، در آن ظهر عطش
برده بود از دست، انگشتر به فریادم رسید
انتخابی سخت حالم را پریشان کرده بود
شور میدان‌داری اکبر به فریادم رسید
تا یکویم پرچم فریاد را بر یام ماه
بودک شش ماهه‌ام — اصغر به فریادم رسید
تا بماند جاودان در خاک، این فریاد سرخ
خیمه آتش گشت و خاکستر به فریادم رسید
نیزه‌ها و تیرها و تیغ‌ها کاری نکرد
تشنه بودم و صل را، خنجر به فریادم رسید
نبیل آمد؛ بخوان! قرآن بخوان! بی سر بخوان!
منبری از نیزه دیدم، سر به فریادم رسید
«علیرضا قزوه





۳۳

Didarashena

صدار بعین، دل

تمام دشت بر روی زمین، دل
به رأس نیزه‌های آتشین، دل
در این غربت بیین بس شاعرانه ست
خدا وزینب و صد اربعین دل

«طیبه چراغی»

طبق شرایط خاص، به مدیحه خوانی اهل بیت می پردازم و بر این باورم در بسیاری از موارد این نخواندن های امروز من توابش بسیار بیشتر از خواندن های آن روزها خواهد بود!

نکته ای که باید به آن اعتراف داشته باشیم این است که بعد از آن همه وسواس و جست و جوی حقیقت در لایه لای مقاتل مستند، هنوز هم گاه در مداحی به خطای می افتم و ناخود آگاه به تکرار همان چیزهایی می پردازم که سال ها آن ها را بی تأمل و اندیشه می گفتم! راست گفته اند که العلم فی الصغر کالتقش فی الحجر!

روضة جانگداز از زبان شمر!

بر خلاف این نوع نگرش — که به جهت رضایت اهل بیت (علیهم السلام)، مداح محترم از مداحی روزمره و غیر قابل دفاع دست کشیده و عطایش را به لقایش بخشیده — هستند افرادی معدود و انگشت شمار که در این شیوه مرسوم، عوامانه و غیر قابل دفاع غرق شده اند که به هر ترتیب تلاش دارند اسباب رضایت عموم را فراهم سازند و از عواقب کارشان بی خبرند از بحث و شیوه کارمان که نقل حکایت است دور نشویم و برای این که مطلب از خشکی در آید، بد نیست به این حکایت کوتاه هم اشارتی داشته باشیم:

یکی از مداحان آل الله می گفت در مجلسی بودیم، مداح محترمی — که خدایش رحمت کند، روضه های دروغ و عجیبی از زبان شمر می خواند و کلی گریه گرفت وقتی مجلسش تمام شد از او پرسیدم سند این روضه ها کجاست دروغ نیست؟ آن مداح با زیرکی خاصی در حالی که لبخندی بر لب داشت و قیافه حق به جانی گرفته بود جواب داد:

من روضه ها را از زبان شمر لعنت الله علیه خواندم از شمر جز دروغ گفتن چیزی برمی آید!!

می بینید که بعضی از این افراد برای توجیه رفتارشان دست به چه کارهایی می زنند. این بخشی از نوشته را با نقل این جمله عجیب و مضحک یکی از نوحه خوانان در توجیه روضه های دروغش به پایان می رسانیم و برای او از آستان مقدس حضرت مولی الکونین ابی عبدالله الحسین مغفرت، هدایت و روشن بینی مسألت داریم:

«اکثر مقاتل ما از قول دشمنان که در قتل امام حسین دست داشته اند، نقل شده، حالا وقتی دشمن و قاتل امام حسین می تواند تاریخ بسازد من که دوست امام حسینم نمی توانم تاریخ و روضه امام حسین بسازم؟! □

ادامه دارد...

پی نوشت ها

۱. خصائص العباسیه؛ ص ۲۳، نقل به مضمون.
۲. زندگانی علی بن الحسین؛ سید جعفر شهیدی، این متن، و دیگر متن هایی که در این «گیومه» می آید، با تلخیص و حذف برخی از نکات که ارتباطی با موضوع این نوشته نداشت، ارائه می شود.

زمینه ساز چند نکته و تأمل مهم درباره زندگی امروز و نوع نگرش ما نسبت اهل بیت (علیهم السلام) و عزاداری درباره آنهاست از جمله این که: — آیا از آن نوع نگرش که شصت سال پیش وجود داشت، اثری باقی مانده یا هنوز هم...؟! —

افسوس مرحوم شهیدی بر عدم شناخت ما نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) و خلاصه کردن یاد آنها در هنگام عزاداری هاست در یگا که هنوز هم پس از سال ها هشدار و اعتراض بزرگانی مثل ایشان هنوز هم و چه غالب، همان نگاه عاطفی و ذلیل آمیز است هر چند در کنار آن، دیدگاه ها و نگرش های قوی و ارز شمند هم نمود یافته است.

... و —

... هر دو مداحی است: اما این کجا و آن کجا؟!!

در ماجرای که از مرحوم شهیدی نقل کردیم، به حک شدن برخی باورهای قدیمی و غلط در اذهان اشاره ای شد. یاد ماجرای یکی از دوستان مان افتادیم که یک باره مداحی و نوحه خوانی رسمی را بوسید و گذاشت کنار؛ بد نیست ماجرای او را هم از زبان خودش ذکر کنیم:

از کودکی مداحی می کردم و همواره تشویق می شدم. یاد نمی رود اولین بار چند بیت در پایان مجلس قرائت قرآن مداحی کردم. استاد جلسه کلی تشویق کرد و هدیه ای به من داد و... بعدها این تشویق ها و طیب الله ها روز افزون شد و کار و بار مداحی ام حسابی رونق یافت.

تعدد مجالس و دلگرمی به تشویق ها باعث شده بود تمام تلاش و همتم به اجرای خوب خلاصه شود و البته برای نوآوری و راضی نگه داشتن مخاطبان به سلیقه مخاطبان و اجرای دیگر مداحان توجه خاصی داشتم؛ اما یک ماجرای خیلی ساده، باعث شد من به خود آیم و از مداحی مفهومی جدید پیدا کنم.

یک بار در مجلسی مشغول خواندن بودم و مجلس هم حسابی گرفته بود و احساس می کردم در دیوار اشک می ریزد... ناگهان متوجه شدم یکی از روحانیون حاضر در مجلس از کنار منتر به حالت اعتراض برخاست و از مجلس بیرون رفت.

خیلی تعجب کردم و بقیه مداحی را خیلی سردرگم و پریشان اجرا کردم. پس از چندی — به هر ترتیب — آن روحانی معترض را پیدا کردم و دلیل خروج ناگهانی او از مجلس را جو یا شدم. آن روحانی — که خدا خیرش بدهد. فقط با چند سؤال کوتاه مرا به خود آورد:

— آنچه خواندی در کتاب ها دیده ای؟

— می دانی برای که و برای چه می خوانی؟

— می توانستی نسبت به آنچه گفتی پاسخگو باشی و از آن دفاع کنی؟ گفتم: والله من شنیده ام ندیده ام اکثر آهم از آقایان و عاظم بعضاً از دوستان مداح شنیده ام... تصمیم گرفتم به جای آن مداحی طوطی وار تقلیدی و بدون اندیشه قبل از مداحی، کلی مطالعه کنم بنابراین دنبال موضوعاتی می گشتم که قبلاً می خواندم اما هر چه بیشتر می گشتم کم تر می یافتم!

بقیه این ماجرا را خودتان می توانید حدس بزنید! کم کم مجالسم کم شد سردرگم ماندم به فکر دفاع از و جبهه مداحی ام باشم یا دنبال دفاع از حق؟! به هر حال کار به جایی رسید که مداحی رسمی را کنار گذاشتم و اکنون فقط در جاهای خاص و با آمادگی خاص و

